

کابل و کابلیان سوگوار اند

به پا خیزید وارثی شهیدان
به ضد دشمنان ای سوگواران
قیام کنید که نامردان به کارند
همه مردان میهن سربه دارند.

هیچ جنگی غیر انسانی تر و ننگ آورتر از جنگ های متعصبانه ی مذهبی و تنفر آورهی که در داخل يك کشور برافروخته می شود، نیست. (شیلر)

(استاد صباح)

از خاک وطن نمانده جز ویرانی
پس بگو کجاست غیرت افغانی؟؟؟
برخیز وقت دفاع از مردم است
مردم وطن در خون اند ، نمیدانی؟؟؟



تن میسوزد در غم ، چاره چون کنیم
یا فریاد ها سوي چنبر گردون کنیم
شهر سوخت و مردم گشته محزون
در حیرتم چگونه شنادر خون کنیم.؟؟؟

به غم هایت ، به بغضت ، به درد کشیدنت ، به آه و فغانت که از مرگ دوستانت فریاد سر میدهی ، سوگوارم.
به سرخی دستانت که جنازه عزیزت رابه آغوش کشیدی و به چشمان اشک آلودت و به قلب آکنده از درد ورنجت ،
سوگوارم. به شرمنده نشدن دولتمردان ، به بی تفاوتی مسوولین کشور ، بی رحمی و خونخواری تروریستان پلید ،
سوگوارم. به فریاد های جانسوزت و به ناله های پرسوزت که بگوش هیچکسی نمیرود ، سوگوارم.
به چهار دیواری اطرافت که آن را خون و آتش می بینی ، به خیره ماندنت به سقف سیاه که چشمانت با تصور آسمان با
آن درگیر است ، سوگوارم.

به سرفه های مکررت از بغض گلو ، از دود باروت ، به ناچاری ها و گم شدنت در این اجبار ، سوگوارم.
بلی ! هموطنم باتو ، در غم تو ، در اندوه تو ، در مجبوری تو ، در ناگذیری تو ، در شهادت خانواده و عزیزانت ، سوگوارم.
شهر کابل خانه ی بیداد گرایی دین شده
سرخ رنگ از خون مردم زمین شده

ای خدایا رحم کن بر مردم حیران ما
انتحاری و انفجاری کافرولعین شده.

آیا تروریستان آدمکش و سیه دل می داند که یک انفجار و انتحار قلب چند نفر را می درد؟؟؟ آیا مزدوران اجنبی می دانند که هرصدای غرش انفجار، فیرتانک و راکت، به قطره اشکی بدل خواهد شد و این اشک چه جگرهایی را می سوزاند؟ آیا اینان می دانند؟؟؟ جنگ یعنی سوختن، ویران شدن، آرامش مادری که فرزندش را با لالایی گرمش در آغوش خود خوابانیده، نوری، صدایی، ریزش سقف خانه و سرد شدن تن گرم کودک در قامت خمیده مادرچه تاثیر دارد؟ تروریستان میدانند جنگ یعنی ستم یعنی آتش، یعنی خونین شدن و سرخ شدن جامه ی و سیاه شدن جامه ای دیگر. گلوله ای از میل تفنگ و باماشه کشیدن با سرعت شلیک می شد و در مبداء به حلقومی اصابت نموده، آنرا سوراخ کرده و گذر می کند؛ میدانند که؟ کدام مادر ضجه می کشد؟ کدام پیراهن سیاه می شود؟ کدام خواهر بی برادر می شود؟ آسمان کدام شهر سرخ می شود؟ کدام گریبان پاره می شود؟ کدام کودک در انزوا و خلوت خویش از درد جانسوز بی پردی اشک میریزد.؟؟؟

اگرچه تن گرمش بی نفس شد
کجا تسلیم وحشت و هوس شد؟
به دشت سکوت و تنهایی خود
رفیق نغمه خوان او جرس شد.

شهرماتنها جایی که تجلی تکرر اندیشه ها و پلورالیسم پیشه ها را دیدم، در رفتار سرنشینان کشتی این میهن توفان زده بود! هریک با اره خودخواهی به جان و هستی این زورق سرگردان افتاده و می کوشیدند آن را به گرداب هلاکت و مرداب مرارت بیفکنند!!

نشستم در فراقت گریه کردم
ز غمت بی نهایت گریه کردم
تمام روز در فکرتو بودم
تمام شب برایت گریه کردم
میان کوچه هادرشام غربت
شنیدم تانوایت گریه کردم
الا ای مادر شهیدی کابل
تمام شب بجایت گریه کردم.
ایستادگی در برابر ستمگران
و پندارم مرا کردی پریشان
غمهای تو نموده تید و پاشان
بیاد تو شب و روز غصه خوردم
شده ام رنجور و سردرگریان.

هر روز، از گوشه ی شهرما، صدای سهمگین ستمی برمی خیزد. کودکی بی گناه زیر بار ستم لگدمال می شود. مادری در اندوه بی رحمی ناکسان روزگار ضجه می زند و ناله جان کاهی به آسمان می رود. با این حال، به یادمان هست که همیشه در برابر آن همه ستم و تباهی، دلهایی هستند که استوار و شجاعانه فریاد یاری مظلوم سر می دهند و دست هایی هستند که از آستین انسانیت بیرون می آیند و گلوی پراز فخر و تکبر ظالمان را به سختی می فشارند.

از خاک وطن نمانده جز ویرانی
پس کو به کجاست غیرت افغانی؟
برخیز وقت دفاع از مردم است
مردم وطن در خون اند نمیدانی؟؟؟

بلی هستند کسانی که به یاری بندگان خدا می شتابند و خدا یاور آنهاست، که خداوند می فرماید: «اگر بنده گان مرا یاری کنید، به شما را یاری می کنم.» ایشان راست قامتانی هستند که فرموده مولای متقیان می فرماید: «دشمن ستمگر و یار ستم دیدگان باشید» پس خدایا، ما را از کسانی قرار ده که دشمن ستم کاران و یار ستم دیدگان هستند و بر ما میسند ستمی را که بر هم نوعان می رود، نادیده انگاریم و به آرامش و رفاه خود دل خوش کنیم و به خواری، در برابر ستم، خاموش بمانیم.

شب آمد و دل تنگم هوای خانه گرفت
دوباره گریه ی بی طاقتم بهانه گرفت

شکیب درد خموشانه ام دوباره شکست
دوباره خرمن خاکسترم زبانه گرفت
نشاط زمزمه زاری شد و به شعر نشست
صدای خنده فغان گشت و در ترانه گرفت
زهی پسند کماندار فتنه کز بن تیر
نگاه کرد و دو چشم مرا نشانه گرفت
امید عافیتم بود روزگار نخواست
قرار عیش و امان داشتم زمانه گرفت
زهی بخیل ستمگر که هر چه داد به من
به تیغ باز ستاند و به تازیانه گرفت
چو دود بی سر و سامان شدم که برق بلا
به خرمنم زد و آتش در آشیانه گرفت
چه جای گل که درخت کهن ز ریشه بسوخت
ازین سموم نفس کش که در جوانه گرفت... (سایه).

خداوندا! مردم ما را یاری ده تا بنای ستم و ظلم را فروریزند و انتقام شهدای پاک و بندگان بانجابت ترا بگیرند و ستمگاران و آدمکشان تروریست را به جزای اعمالش برسان.

خدایا، ما را در برابر ستم گران، دستی کوبنده و قهار قرارداده و زبونی و پستی را از دل هایمان بزدا! باید فریاد رس ستم دیدگان باشیم و در برابر ستم کاران بایستیم.

زمان، زمان ستم، ظلم، مکر و خدعه است؛ دنیای فریب و حيله. دست ها به گونه ی عمل می کنند و زبان ها به گونه ی دیگر سخن می گویند. پاها به سوی زشتی ها می گذارند و زبان ها از خوبی می گویند. کشتن، بستن، بردن، فریب کاری و مکر، نرم ترین سلاح بدخواهان است. پنهانی ترین چاهی که بر سر راه می کنند تا طعمه های بیشتر به چنگ آورند وعده بیشتری را اسیر خواسته ها و پیرو اندیشه های خود سازند.

گرفته شهر ما را دود و باروت
به کوچه کوچه میبرند تابوت
چنان کردند ستم بر مردم ما
نه فرعون میگردونه نمروت.

من حاکمان شهر ما را اسیر توهم و بی خبر از درد مردم ویسی پست و بسیار سرمست دیدم؛ فرمانروایانی که به جای درد مردم، خوی تهاجم دارند، خانن اند، حال چه نشسته بر سر سفره شراب باشند و چه ایستاده در برابر رب الارباب! چه آلوده لغزش و چه بر سجاده نیایش! من فرمانروایان خودکامه را افرادی حقیر و شایسته تحقیر دیدم؛ در حالی که آنان خود را نه تنها همسنگ خورشید که شایسته هر تمجید می پنداشتند و دیگران را برده می انگاشتند، اینان جرثومه های حقارت اند و اسطوره های شرارت! من دولتمردی را دیدم که در دیار دور، هاله نور را می دید؛ اما در کنارش دزدی های کلان و اختلاس های عیان را نمی دید! پخمگان، هاله نور می دیدند و نخبگان حيله مستور!

چه فرصت هایی استثنایی را در چه سال هایی طلایی به باد فنا داد و حرث و نسل را به فساد کشید.
پرستو و قفس را سر بریدند
دل بی هم نفس را سر بریدند
چه ظالمانه در ظلمت شبها
نواهای جرس را سر بریدند.

من قرنی را دیدم که کرامت انسان به عنوان آخرین و پیشرفته ترین پیام انسانی می رفت تا پایان تاریخ تلخ بشریت را رقم زند. زیرا انسانیت انسان به کرامت اوست و کرامت انسان آن گاه تبلور می یابد که انسان بتواند آزاد بیندیشد و آزاد اندیشه هایش را بیان کند. بنابراین نفی آزادی انسان به مثابه نفی انسانیت اوست!
...و من در این قرن دیدم که کاهنان مزدور با سلاح زور، به نام اسلام و خدا، فرشته آزادی را در پیش پای انگاره های زمین و بتواره های زمان قربانی می کنند.

به پا خیزید الا ای سوگواران
الا ای وارثان سربه داران
به پا خیزید که نامردان به کارند
همه مردان میهن سر به دارند

فرمانروایان خودکامه و حاکمان سیه نامه را چنان اقتدارگرای و فرمانفرمای دیدم که می توانستند گوش ها و چشم ها و دهان ها را ببندند؛ اما آنان را چنان ذلیل و علیل یافتم که نمی توانستند جلوی درک و فهم مردم را بگیرند. زیرا جوامع انسانی هوشمندند و قیم را بر نمی تابند. من چه خودکامگان سیه نامه را دیدم که عمری در شطرنج مردم، شطرنج بازی کردند و در شکنج مردم، گنج اندوختند. سرانجام در طغیان شطرنج مردم و در این اقیانوس پرتلاطم غرق شدند!!

هرکجا که می روم زغم دیده پر نم است
هرروز من زداغ مردم ماه محرم است
کوچه و پس کوچه ها خون و کشتن شده
آسمان درغم ما گر خون بگیرد کم است.

امنیت و آرامش امروز در وطن به یک رویایی دست نیافتنی و امنیت به یک کابوس وحشتناک تبدیل شده است. امنیت به دست کسانی هست که دیروز به منظور حرفه ی شدن نشانه زنی، عابرین را به گلوله می بستند. به دست کسانی هست که افتخار خرابی این شهر را به گردن آویخته اند. آنانیکه سالهایی سال است که در مقابل ملت ستم دیده و مردم رنج کشیده زورگفتند، کشتند، بستند و بردند و از اموال بیت المال و از خون ملت قصرها، بلدنگها و آسمانخراشها ساختند و در مقابل دید جامعه بین المللی و قوای ناتو تروت ملی را به تاراج می برند و دستان شان بیشتر از گذشته و به خون بی گناهان آلوده شده است. ثمره سهم این افراد در قدرت دولتی و در ارگانهای امنیتی این شد که شبها مسلح به خانه ها داخل شده و هرچه دلش بخواهد انجام بدهند و هرچه دم دستش بیاید با خود ببرند. پولیس که حافظ امنیت و آرامش باید باشد اما در کشور ما و مخصوصا در کابل به کابوسی تبدیل شده است. پولیس یعنی دزد و وندبازی. یعنی که با اسلحه اش توانایی هرکاری را دارد. از دزدی و رهزنی، آزار و اذیت مردم گرفته تا سرقت های مسلحانه و تجاوز به ناموس مردم. امروز باندوه امنیت مردم بدست اینان است اینان که در بدل پول حاضرند تن به هر ذالت و پستی بدهند. پس این همه تروریست، انتحاری، و انفجاری از کجا و چگونه وارد شهر میشوند؟؟؟.

شکسته مرد می آنسوی دریا
به یادش گریه کردم تا سحرگاه
دیگر لبها نخندت بر روی من
پریشانند از این امروز و فردا.

ساعت یک بعد از نصف شب، صدای انفجاری مهیب کابل را لرزاند. یک موتر لاری مملو از مواد انفجاری منفجر شد. این انفجار که در منطقه شاه شهید شهر کابل بوقوع پیوسته است باعث کشته و زخمی شدن صدها هموطن گردید. تا کنون آمار کشته و زخمی های این انفجار به پنجصد نفر رسیده است. در این انفجار علاوه بر کشته و زخمی شدن غیر نظامیان، ده ها خانه و جای دادهای مردم نیز تخریب شده است.

کنار امن کجا ، کشتی شکسته کجا
کجا گریزم از اینجا به پای بسته کجا
ز بام و در همه جا سنگ فتنه می بارد
کجا به در برمت ای دل شکسته کجا
فرو گذاشت دل آن بادبان که می افراشت
خیال بحر کجا این به گل نشسته کجا
چنین که هر قدمی همراهی فرو افتاد
به منزلی رسد این کاروان خسته کجا
دلا حکایت خاکستر و شراره می پرس
به پادرفته کجا و چو برق جسته کجا
خوش آن زمان که سرم در پناه بال تو بود
کجا بجویمت ای طایر خجسته کجا...
بپرس (سایه) ز مرغان آشیان بر باد
که می روند ازین باغ دسته دسته کجا.
دو غزل از شاعر گرانمایه (سایه) .